



وصیت‌نامه میلیونر

در باب هنر کسب موفقیت و خوشبختی



سازمان تحقیقات و آموزش هنری

تخفیف ۱۰٪ برای این ایجادت جزوی از میکسینا دیپ کلیانا نیلیست من آمده است

تخفیف ۲۰٪ برای خرید این کتاب از فروشگاه آنلاین TAP - ۰۹۳۷ - ۰۷۷۷ - ۰۷۷۷

نوشتۀ مارک فیشر

ترجمۀ شهرزاد همامی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال

تخفیف ۱۰٪ برای خودت اهدافی و نهادهای خود را در این کتاب

تخفیف ۱۰٪ برای خودت اهدافی و نهادهای خود را در این کتاب

تخفیف ۱۰٪ برای خودت اهدافی و نهادهای خود را در این کتاب

تخفیف ۱۰٪ برای خودت اهدافی و نهادهای خود را در این کتاب

تخفیف ۱۰٪ برای خودت اهدافی و نهادهای خود را در این کتاب

تخفیف ۱۰٪ برای خودت اهدافی و نهادهای خود را در این کتاب



شرکت نشر
نقد افکار

تخفیف ۱۰٪ برای خودت اهدافی و نهادهای خود را در این کتاب

تخفیف ۱۰٪ برای خودت اهدافی و نهادهای خود را در این کتاب

فهرست

فصل ۱: که در آن شانس به مرد جوان لبخند می‌زند	۷
فصل ۲: حرفه‌ات را به دقت انتخاب کن!	۱۵
فصل ۳: بردیو ترس غلبه کن!	۲۷
فصل ۴: آموزش‌های لازم را کسب کن!	۴۱
فصل ۵: برای خودت اهدافی والا در نظر بگیر!	۵۱
فصل ۶: پشتکار داشته باش!	۶۱
فصل ۷: نیک خواهی ات را پرورش بدہ!	۷۵
فصل ۸: نوآوری کن!	۸۳
فصل ۹: منظم و منضبط باش!	۸۷
فصل ۱۰: با خودت آشتب کن!	۹۳
فصل ۱۱: که در آن مرد جوان غافلگیر می‌شود.	۱۰۱
یادداشت آخر	۱۱۵

که در آن شناسی به مرد جوان لبخند می‌زند
منچهایه همانند تیپیست

عجده بود که فقط در این شهر است که مردانه بولا در پیاره داری
در راه رفته، هر چهل و چهار نشانه باشند. بیشتر اینها بجهت همراهی اینها
نمی‌باشد بلکه بسرعت حداچی و آزوی رسیدن به یک میلیون و
بهم را بخواهند. ۲۷۸ آنکه تسبیه هایلیس به این رسم نیز همیا ممکن است
که این شناخته نداشتند. ممکن است این باید مانند پیشتر حداچی
باشد اما اینها را از شوهران خودشان را داشتند که من در وقت وهم
می‌گذرد. می‌توانند این را بازگردانند. اینها همچنانه همانند
که هسته ای را در چشم خودشان برگردانند. اینها همچنانه
که هسته ای را در چشم خودشان برگردانند. اینها همچنانه
که هسته ای را در چشم خودشان برگردانند. اینها همچنانه
که هسته ای را در چشم خودشان برگردانند. اینها همچنانه
که هسته ای را در چشم خودشان برگردانند. اینها همچنانه

فصل ۱

که در آن شناسی به مرد جوان لبخند می‌زند

مرد جوانی آرزوهای بزرگی در سر می‌پروراند.
او فقط یک آرزوی ساده و معمولی داشت که همه جوانان هم سن او دارند؛ اینکه
میلیونر شود.

بله، زیاد هم نمی‌خواست. فقط یک میلیون دلار ناجیز.
اولین یک میلیونش را. یک میلیون «خودش» را. دوست داشت این را با صدای
بلند تکرار کند تا همه بشنوند.

اما فکرش را که بکنیم این کارش خیلی عجیب و غریب بود. چون اگر او این
یک میلیون را با عرق جبین یا فکر بکر و احیاناً نبوغ خودش به دست می‌آورد، مگر
صی شد که مال کسی غیر از او بشود

او به خودش می‌گفت: «بعد از آن به دست آوردن میلیون‌های بعدی بازی بچه
گانه‌ای بیش نیست.»

شاید، ولی اول باید همین یک میلیون کذاکی را به دست می‌آورد.

باری، اگر آرزوهایش دور و دراز بودند به همان اندازه برای تحقق بخشیدن به